

## در مذمت جامعه‌ای که به جای انتخاب احتیاط می‌کند!!!

بارها تذکر دادیم که باید ایرانی بسازیم که بتواند بدون اتکا به امریکا و شوروی و انگلستان - این جهان خواران بین‌المللی - استقلال سیاسی، نظامی، فرهنگی و اقتصادی خویش را به دست گیرد و روی پای خود بایستد و هویت اصیل خویش را به جهان عرضه کنند. افسوس که هنوز عده‌ای از روشنفکران نمی‌توانند دست از غرب و یا شرق بکشند و این دو را سرمشق کارهای خود قرار داده‌اند. امیدوارم با تحول فرهنگ حاکم اسلامی، این گروه به خودمشغول و از مردم بریده، به خود آیند و اصالت خویش را دریابند و از وابستگی نجات پیدا کنند...

امام خمینی (ره)<sup>۱</sup>

انقلاب اسلامی به راحتی به دست نیامد؛ ملت ایران از سر اتفاق به انقلاب اسلامی نرسید؛ مردم ایران از سر ناچاری در میان همه گروه‌ها، جریانات، احزاب، سازمان‌ها و رهبران پرطمطراق آنها، امام خمینی را انتخاب نکرد؛ ملت ما از روی ناآگاهی در میان انواع و اقسام ایدئولوژی‌ها، مکتب‌ها، فلسفه‌ها و ایسم‌های چپ و راست و انقلاب‌های

۱. صحیفه امام، ج ۹، ص ۲۵.



سبز و سرخ و انفجاری و جهشی، اسلام و انقلاب اسلامی را انتخاب نکرد؛ انقلاب اسلامی محصول اراده یک شخص، یک طبقه، یک جریان، یک گروه، یک حزب و یک سازمان نبود؛ انقلاب اسلامی محصول مهندسی اتاق‌های فکر نیروهای برانداز، طبقات (مثلاً) پیشرو و نقشه‌های راهبردی سازمان‌های برانداز، کودتاگر و انقلاب‌سازهای حرفه‌ای نبود.

انقلاب اسلامی در ایران محصول دگرگونی در جان‌های مردم و تغییری در نگاه به عالم و آدم بود. آنهایی که انقلاب‌سازی می‌کنند یا خود را سازندگان حرفه‌ای انقلاب معرفی می‌کنند به سخت‌افزارهایی چون: ایجاد تضاد طبقاتی و دو قطبی کردن جامعه، ایجاد طبقه پیشرو، دامن زدن به درگیری‌های مسلحانه و ترویج ترور و از همه مهم‌تر به یک ایدئولوژی یا نماد ایدئولوژیک نیاز دارند. در انقلاب اسلامی نه مفهومی به نام تضاد طبقاتی وجود داشت و نه طبقه پیشرو. به تعبیر امام همه قشرهای جامعه در انقلاب اسلامی حضور داشتند. بنابراین انقلاب اسلامی متعلق به هیچ طبقه اجتماعی و اقتصادی نیست. انقلاب اسلامی به ملت ایران، مسلمانان جهان، انسان‌های آزاداندیش و مشتاق عقلانیت و عدالت و معنویت و از همه مهم‌تر، به محرومان و ستم‌کشیدگان و مستضعفان تاریخ تعلق دارد. یکی از دلایل فراگیری آرمان‌های انقلاب اسلامی همین است که این انقلاب به گروه، حزب، طبقه، مکان و زمان خاص تعلق ندارد. انقلاب اسلامی انقلاب انسان‌های آزاده مشتاق‌رهایی از بت‌ها و اسطوره‌های ساخت دست بشر در طول تاریخ از آدم تا خاتم است.

تضاد طبقاتی، طبقه پیشرو، طبقه کارگر، طبقه رنجبر، درگیری‌های مسلحانه، ایدئولوژی، نمادهای ایدئولوژیک و همه مفاهیم و اصطلاحاتی که در ادبیات انقلابی دوران معاصر هاله‌ای از تقدس به خود گرفته بودند و تحریکات شورانگیزی در میان جوانان ایجاد می‌کردند، تماماً ماهیت نمادین داشته و همیشه هم در همین حالت نمادین باقی می‌مانند و صورت واقعیت و حقیقت به خود نمی‌گرفتند.

در هیچ یک از جنبش‌های اجتماعی تا قبل از انقلاب اسلامی، هیچ کدام از این مفاهیم شورانگیز لباس واقعیت به تن نکردند. در انقلاب فرانسه که شعار برابری، برادری و آزادی داشت. شعارها صرفاً در مرحله نمادین باقی ماند. انقلاب فرانسه شعار حقوق بشر و برقراری دموکراسی در جهان را شعار نمادین خود قرار داد ولی هیچ‌گاه نتوانست دموکراسی را حتی در فرانسه و حقوق بشر را در مستعمرات آفریقایی و آسیایی خود نهادینه کند.

آلبر ماله مورخ انقلاب فرانسه می نویسد:

فلاسفه و مؤلفین دایره المعارف و علمای اقتصاد با این که دشمن بزرگ و خصم صریح حکومت استبدادی بودند هیچ یک با بودن پادشاه در مملکت مخالفتی نداشتند و علمدار مرام دموکراسی به شمار نمی آمدند. غالب آنها در این باب با ولتر هم رأی بودند که ملت به واسطه جهلش قابل اداره کردن خود نیست و بهتر آن است که همیشه در این جهل باقی باشد.<sup>۱</sup>

ژان ژاک روسو، حکومت انتخابی را یکی از شقوق و فروع ملوک الطوائف دانسته و مبتنی بر ظلم و بی خردی محسوب می کرد... جمهوری و فرمانروایی ملت را برای ممالک صغیره مناسب می دانست که به شکل بلاد عهد قدیم (دولت شهرهای یونان و روم باستان) خود را اداره کنند.<sup>۲</sup>

تمامی شعارهای انقلاب فرانسه پس از ساقط کردن رژیم کهنه در حد نمادین باقی ماند و با امر واقعی هیچ نسبتی پیدا نکرد. گویی تمامی آن شعارها فقط برای کشاندن مردم به صحنه و سکو کردن مردم برای بالا رفتن طبقه های خاص اجتماعی بود. شعار انقلاب فرانسه که شعار برابری، آزادی و برادری برای همه مردم بود با سقوط رژیم کهنه به شعار سلطنت پادشاه عادل (دیکتاتوری منور) تبدیل شد؛ شاهی که بنا به تعریف آلبر ماله، قدرت مطلقه سلطنت را با نیروی عقل و فرط خرد قرین سازد...<sup>۳</sup> از نظر انقلابیون فرانسه، وظیفه هر شخصی آن است که جمیع خیرات و ترقیات را برای ملت خود بخواهد لکن نباید خود ملت را وسیله کسب این خیرات بکند و آنان را در این امر دخالت بدهد زیرا که جهل ملت موجب ندامت خواهد شد...<sup>۴</sup> برای انقلابیون فرانسه متقاعد کردن و به راه آوردن یک شخص آسان تر از یک ملت بود و حصول نتایج و آمال به وسیله قدرت سلاطین زودتر میسر می شود تا به انتظار ترقی عقلانی مردم ماندن...<sup>۵</sup> بنابراین شعار انقلاب فرانسه فقط در سطح نمادین باقی ماند و هیچ گاه در هیچ سرزمینی صورت واقعیت به خود نگرفت.

انقلاب اکتبر روسیه که به نام برقراری آزادی و دیکتاتوری طبقه کارگر و برپایی جامعه

۱. آلبر ماله و ژول ایزاک، تاریخ قرن هجدهم؛ انقلاب کبیر فرانسه و امپراتوری ناپلئون، ترجمه رشید یاسمی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۳۱۲-۳۱۱.

۲. همان، ص ۳۱۲.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.



بی طبقه کمونیستی و الغای مالکیت فردی برپا شد پس از ساقط شدن رژیم کهنه نیز در همان مرحله نمادین باقی ماند و به واقعیت تبدیل نشد. همه امتیازها، امکانات، موقعیت‌ها و فرصت‌ها به طبقه جدید منتقل گردید. به نوشته میلوان جیلاس، طبقه جدید، طبقه‌ای بود که قدرت و حاکمیت و سلطه خود را بر عامه مردم بی‌سابقه و بی‌مانند اعمال می‌کرد. اندیشه‌هایش محدود و جهان‌بینی‌اش دروغ و ریا بود. حاضر به پذیرش هیچ گونه انتقاد و آزمایشی نبود...<sup>۱</sup> شیوه حکومت این طبقه در روسیه یکی از ننگین‌ترین صفحات در تاریخ بشر به شمار می‌رود...<sup>۲</sup>

انقلاب اسلامی به تمام معنا شورش امر واقعی در مقابل امر نمادین در تاریخ بود. تمامی گروه‌ها و جریان‌های چپ و راستی که در ایران قبل از انقلاب اسلامی شعار انقلابی‌گری می‌دادند به نوعی تحت تأثیر نمادهای انقلاب روسیه و انقلاب فرانسه قرار داشتند. چون این شعارها حتی در زادگاهشان ماهیت نمادین داشتند و با امر واقعی نسبتی نداشتند و نمی‌توانستند با امور واقعی مردم ایران، آرمان‌ها و آرزوهایشان رابطه برقرار کنند. شعار انقلاب اسلامی برای ملت ایران استقلال و آزادی بود. بیشتر سال‌های دو قرن گذشته ایران و بلکه جهان، در تب و تاب نگرانی‌های مربوط به این دو اصل، سپری شد. استبداد مانع بزرگ آزادی و استعمار مانع بزرگ استقلال ایران به شمار می‌رفت. انقلاب اسلامی به جای شعارهای نمادینی که هیچ‌گاه صورت واقعیت به خود نمی‌گرفت مثل شعار نان، مسکن، رفاه، الغای مالکیت، جامعه بی‌طبقه، ایجاد برابری و برادری و نظام دموکراتیک، توسعه و تجدد و امثال اینها، عینی‌ترین و واقعی‌ترین خواست تاریخ ملت ایران را سرلوحه تمایلات خود قرار داد. ملت ایران می‌دانست رسیدن به ترقی، تجدد، پیشرفت، نان، مسکن و... بدون داشتن استقلال و آزادی امکان ندارد. یکی از ویژگی‌های انقلاب اسلامی این بود که به جای آن شعارهای نمادین این شعارهای واقعی را برگزید. انقلاب اسلامی شاید تنها انقلابی باشد که به رغم گذشت نزدیک به چهار دهه از عمر آن، همچنان بر شعارهای اولیه خود وفادار مانده است و جذابیت مداوم و شوریدگی دارد. علت اصلی این پایداری به خاطر آن است که مطالبات مردم ایران در انقلاب اسلامی، مطالبات مبتنی بر پنداشته‌ها نیست. مطالبه امر واقعی بود نه امر نمادین. مطالبات مبتنی بر دانش و داشته‌های مردم بود. نه مطالبات توهمی احزاب، گروه‌ها، جریان‌ها و طبقات ویژه.

۱. میلوان جیلاس، طبقه جدید، ترجمه عنایت‌الله رضا، دانشگاه تهران، ۱۳۵۸، ص ۹۲-۹۱.  
۲. همان، ص ۹۲.

انقلاب اسلامی شاید از محدود جنبش‌های اجتماعی و انقلابی است که تمام توانمندی‌های خود را بر بنیادهای قدرت نرم و مفهومی به نام اعتماد عمومی پایه‌ریزی کرده است. این مفهوم نه تنها پیش شرط ضروری برای هستی اجتماعی در یک جامعه اسلامی و فرهنگی است بلکه پیامدهای کنش‌ها و واکنش‌های فرد و جامعه را در اغلب شرایط حتی شرایط ابهام، قابل ارزیابی می‌کند. بنابراین انقلاب اسلامی شاید تنها انقلابی باشد که بر اساس یک مدل تعامل عقلانی و ایده تثبیت‌شده‌تر از هم‌گرایی اجتماعی و روح جمعی شکل گرفته است.

در اغلب انقلاب‌های شناخته‌شده جهانی مثل انقلاب فرانسه و روسیه و چین و غیره، مدل هم‌گرایی و تعامل بر اساس نفع حزبی، گروهی، طبقه و قشر خاص، با شعارهایی که در حد نیازهای سطحی طبیعی تقلیل یافته است، تعریف شده است. این نوع از هم‌گرایی‌ها بسیار سست و شکننده است و چون سطح واگرایی و گسست انقلابی در آن بالا و گسترده است اغلب این انقلاب‌ها برای تداوم خود دست به تصفیه‌ها و تسویه‌های خونین و فله‌ای می‌زنند. انقلاب فرانسه، روسیه و چین نمونه‌های عینی چنین انقلاب‌هایی هستند. زیرا اغلب این انقلاب‌ها بر اساس منافع مشترک قشر خاص پی‌ریزی شدند.

انقلاب اسلامی انقلابی است که نه بر پایه منافع قشر خاص، بلکه بر اساس ارزش‌های مشترک، شکل گرفته است و تأیید وجود اعتماد به راه و راهبران آن، از طریق تعامل بر اساس ارزش‌های مشترک گواهی می‌دهد و آن ارزش‌ها را هر روز تقویت می‌کند. بنابراین یکی از ویژگی‌های برجسته و منحصر به فرد انقلاب اسلامی نسبت به جنبش‌های اجتماعی دیگر آن است که ایدئولوژی انقلاب اسلامی هم‌زاد با انقلاب یا محصول تأملات پس‌انقلابی نیست. ملت انقلابی ایران سال‌ها با این ارزش‌های مشترک زندگی کردند و اساس اعتماد عمومی در جامعه را بر ساخت‌های مفهومی و واقعیت‌های اجتماعی این ارزش‌ها بنا نهادند.

یکی از دلایل اساسی بی‌اعتمادی مردم به احزاب، گروه‌ها، جریان‌ها، ایسم‌ها، فلسفه‌ها و ایدئولوژی‌های رنگارنگ دوران معاصر و پیوند آنها با اسلام و مکتب اهل بیت در ایران همین است. در اغلب انقلاب‌های جهان پیوند وثیقی میان مردم و ایدئولوژی انقلاب و ارزش‌هایی که باید بر اساس آن ارزش‌ها سازمان نظام انقلابی شکل می‌گرفت، وجود ندارد. ایدئولوژی تمامی این انقلاب‌ها یا زاده شرایط انقلابی یا ضرورت‌های پس‌انقلاب است. مردم فرانسه تا قبل از انقلاب فرانسه در کی از دموکراسی، لیبرالیسم، حقوق بشر





و... نداشتند. مردم روسیه و چین تا قبل از انقلاب کمونیستی در کی از سوسیالیسم، جامعه کمونیستی، مارکسیسم، تضاد طبقاتی، طبقه پیشرو و غیره نداشتند. این ایسم‌ها دغدغه‌های قشرهای بسیار محدود تحصیل کرده در این کشورها بود که در شرایط انقلاب یا پس از انقلاب آنها را تبدیل به شعار انقلاب یا خواست انقلابی مردم کردند. بنابراین یکی از مسائل چالش برانگیز اغلب این انقلاب‌ها آموزش‌های ایدئولوژیک مردم در شرایط بعد از فروپاشی نظم کهنه و جایگزینی نظم جدید بود. بعدها همین آموزگاران ایدئولوژی انقلابی خود از عوامل اصلی انحصارطلبی‌های پساانقلابی در این انقلاب‌ها و انحراف و فروپاشی آن بودند. آموزگاران ایدئولوژی انقلابی خود را وارثان اصلی و فرزندان واقعی انقلاب می‌دانستند و همین برجستگی‌ها را مبنای امتیازات ویژه برای خود تلقی می‌کردند. صدها نمونه از این دست در تاریخ انقلاب‌های مشهور جهان وجود دارد.

این افسانه‌ها و این داستان‌ها در انقلاب اسلامی جایگاهی ندارد. ارزش‌های مشترک در انقلاب اسلامی که مبنای اعتماد عمومی شده هم‌زاد انقلاب بود و نه در شرایط پساانقلابی تدوین گردید. اعتماد عمومی در انقلاب اسلامی بر پیشینه‌های اجتماعی، فرهنگی، فکری و ارزش‌های اسلامی که صدها سال با روح، روان، گوشت و خون مردم ایران آمیخته بود، پدید آمد. رمز پیروزی و تداوم انقلاب اسلامی در همین باور نهفته است و هر دستی که بخواهد تحلیل و تفسیر و باورهایی غیر این القا نماید باید آن را دست بیگانه، دست نفوذ و دست فتنه نامید.

با این تفاسیل اگر شکاف عمیقی بین تعریف سطحی بعضی از گروه‌ها، جریان‌ها، مسئولان و دولت‌مردان از اعتماد عمومی و آرمان‌های انقلاب اسلامی در شرایط مخاطره‌آمیز، و ماهیت بسیار گسترده‌تر نگرانی‌های مردم از اعتماد عمومی و عدول از ارزش‌های انقلاب اسلامی وجود دارد، حاکی از آن است که نظام جمهوری اسلامی، به تنظیم سیاست‌های تبلیغی دیوان‌سالاری و توجیهات آبکی آنها در انطباق با حساسیت‌های مردم و احساس آنها در مورد «آنچه در خطر است» نیاز شدید دارد.

دولت‌مردان در هیچ سطوحی نباید اجازه داشته باشند اعتماد عمومی مردم را دست‌آویز تسویه حساب‌های حزبی، خانوادگی، نفع جریانی، نفع گروهی و محفل‌های خصوصی خود کنند و به این اعتماد آسیب رسانند. انقلاب اسلامی دستاورد حزب، گروه، خانواده و قشر خاصی نیست که ثمرات آن در اختیار بهره‌های انحصاری این محافل باشد.

اکنون ما در آستانه آزمونی دیگر از مکانیسم مردم‌سالاری در نظام جمهوری اسلامی

هستیم. انتخابات تجلی عقلانیت جمعی ملت ایران و نماد حس سلوک جمعی ماست. تنظیم سیاست‌های تبلیغی در انتخابات آینده و ایجاد صورت‌بندی‌های مناسب‌تری از بیداری و آگاهی‌های اجتماعی و اسلامی در مردم برای گزینش عقلانی‌تر، یک باور تردیدناپذیر است. تجربه انتخابات گذشته نشان داده است به رغم این که یکی از نقاط قوت جمهوری اسلامی که در نوع خود بی‌نظیر است، مکانیسم انتخابات می‌باشد ولی به دلیل عدم پایبندی اخلاقی، اسلامی و ملی اغلب کسانی که وارد رقابت‌های این عرصه می‌شوند و نوع رقابتی که انتخاب می‌کنند، بیشترین خسارت را بر اعتماد عمومی جامعه وارد می‌سازند.

### انتخابات و رفتارهای مخاطره‌آمیز

از آغاز دهه هفتاد که سیاست قبیله‌گرایی، حزب‌گرایی، طبقه‌گرایی، سرمایه‌پرستی، ویژه‌خواری و توسعه‌بازی؛ مقام رفیع سیاست‌های رشد و تعالی فکری و اجتماعی، عدالت، عقلانیت و معنویت را روز به روز در نظام جمهوری اسلامی تنگ‌تر کرد و مسئولان خسته، واداده و غیر انقلابی به این نتیجه رسیدند که تقاص عقب‌ماندگی‌های مالی و رفاهی خود را باید از جیب مستضعفین و از خزانه بیت‌المال بگیرند و انقلابی‌نماهای احساساتی، بی‌بصیرت و بی‌مایه، عقده‌حقارت بی‌تخصصی خود را در آکادمی‌های انگلیس، فرانسه، امریکا و... (که درب آن به برکت سیاست‌های دولت‌سازندگی به روی آنها گشوده شده بود) باز کردند و با دریافت نشان روشنفکری دینی! از فرنگیان، بر ملت ایران منت نهادند و به میمنت و مبارکی، به وطن باز گشتند و مثل مور و ملخ، تمامی سنگرهای دانشگاه، دولت، مجلس، مراکز تحقیقاتی و... را به اشغال انحصاری خود درآوردند و به روایت اهالی شهر افسانه‌ای برره!! پشت سر هم از خودشان، هرمنوتیک، ایدئولوژی، سوسیولوژی، گفتمان و... یدمان و فلسفه‌های مضاف در «و کردند!» و مانند «زنوس» خدای قدرت طلب، خشن و بی‌عاطفه افسانه‌های یونان باستان پدر خود «کرونوس»<sup>۱</sup> (هاشمی) را خوردند؛ و عصر خداجنابانی در مکتب و مرام اصلاح‌طلبان به پایان رسید و فصل خداجنابانی آغاز شد. روشنفکران دینی ما به این نتیجه رسیدند که جامعه مدنی مترقی‌تر، عقلانی‌تر و عادلانه‌تر و از همه مهم‌تر، معنوی‌تر

۱. در اساطیر یونان باستان هستی دو فرمانروای نیمه‌خدایی دارد، کرونوس و زنوس. زنوس پسر کرونوس است. عصر کرونوس را عصر خداجنابان و عصر زنوس را عصر خودجنابان هستی می‌گویند. وقتی زنوس پدر خود کرونوس را خورد عصر کرونوس در یونان باستان به پایان رسید و بشر از آن دوران در عصر زنوس زندگی می‌کند. یعنی هستی نیازی به خدا ندارد و خودجنابان است.





و توحیدی تر از جامعه نبوی و علوی است!!! روشنفکران دینی به ما گفتند یوم‌الله دیگری! آغاز شده است. دوم خرداد را با سوت و کف و هورا به جای ۲۲ بهمن نشانند و ملت ما پس از قرن‌ها حسرت و حرمان، به افتخار جامعه مدنی نائل آمد و رئیس‌جمهور ما سردمدار جهانی گفت‌وگوی تمدن‌ها شد. دوم خرداد می‌ها به پاس این پیشرفت‌های شگفت‌انگیز اعلام کردند که دوران رهبری امام خمینی و حاکمیت دینی به پایان رسید و عصر حاکمیت عقل و قانون بشری است. در عصر عقل و قانون، جایی برای قال الصادق و قال الباقر نیست. حماسه حسینی و شور عاشورایی در عصر حاکمیت زئوس معنایی ندارد. خردگریزی و عقل‌ستیزی در عصر حقوق، لیبرالیسم و دموکراسی است. عصر زئوس عصر حاکمیت دون کیشوت‌ها، بتمن‌ها، زوروها، مردان عنکبوتی و مورچه‌ای، رمبوها و عصر هری پاترها و عصر تن‌تن‌هاست!!!

پهلوانان این عصر، مانند اولیس تنها پهلوان باقی مانده از جنگ تروا و پادشاه قدرتمند شهر ایதாக در یونان باستان، که به تنهایی به جنگ همه خدایان رفت و در نهایت پس از پیروزی بر تمامی آرمان‌های شهریاری شرق که سر در گریبان خدایان داشتند، شهریار آرمانی غرب شد؛ در این عصر یک تنه به جنگ اهریمن می‌روند و آنها را به پای میز مذاکرات کشانده و به نگرانی‌های سازمان یافته آنها از دستاوردهای علمی، نفوذ انقلابی و حضور جهانی ملت‌های غیر غربی، مهر حقانیت قانونی زده و حق نظارت را بر رفتارهای این ملت‌ها مشروع و قانونی و مبتنی بر مقررات بین‌المللی و اقتضائات نظام جهانی و جهانی شدن می‌دانند.

در عصر زئوس، ملتی که سر سازگاری و سازش با کدخدای جهانی را ندارد باید بپذیرد که اگر می‌خواهد مشکل آب خوردن خود را حل کند باید در تمام کنش‌ها و واکنش‌های خود نظر کدخدا را جلب کند. در چنین عصری که انقلاب‌زدایی از رفتارهای ملت‌ها یک قانون بین‌المللی است ملت‌ها چه حقی دارند بدون جلب نظر ارباب جهانی، چشم‌اندازهای دفاعی، برنامه‌های توسعه و قوانین بودجه‌ای متعارف بنویسند. قواعد نگارش تمامی اینها باید تغییر کند. مهم نیست که چند سال از موعد قانونی برنامه‌ها گذشته باشد مهم این است که در سرزمین ارباب حلقه‌ها کدخدا از ما راضی باشد. بر اساس این دستاوردهای بزرگ روشنفکران دینی!! که در طول تاریخ همتا ندارد، تاریخ انقلاب اسلامی به دو بخش تقسیم شد:

۱. دوران امام خمینی

۲. دوران پسا امام خمینی



از نظر آنها دوران امام خمینی دوران رهبری کارزمایی (کرونوسی) بود. این رهبری سه ویژگی داشت:

الف. ایدئولوژی (بخوانید اسلام) بر قانون غلبه داشت.

ب. عدالت بر توسعه غلبه داشت.

پ. ایثار و گذشت بر رفاه غلبه داشت.

جار چیان دولت دوم خرداد، مأموریت داشتند که شب و روز، گاه و بی گاه و باربط و بی ربط پیوسته در کوی و برزن جار بزنند که بدانید و آگاه باشید با رحلت امام خمینی دوران رهبری کارزمایی به پایان رسیده و ملت ایران باید از این رهبری عدول کند و به رهبری ای که ما می گوئیم رهبری عقل و قانون (ژنوسی) است، برسد!! ویژگی های این رهبری به شرح زیر است:

الف. قانون بر ایدئولوژی غلبه دارد.

ب. توسعه بر عدالت غلبه دارد.

پ. رفاه باید مقدم بر ایثار و گذشت باشد.

از دولت سازندگی، عصر مخاطره آمیزی برای انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی آغاز شد. و هر روز با تنگ تر شدن جای عدالت، عقلانیت، معنویت و آزادی، سیاست قبیله گرایی، فامیل بازی، ویژه خواری و اسیر این حزب و آن گروه شدن، در مهم ترین ارکان ساختار نظام سیاسی که به اعتماد عمومی مربوط است، یعنی دیوان سالاری (قوای مقننه، مجریه و قضاییه)؛ بسط و توسعه بیشتری یافت. رهبر انقلاب با طرح مکرر مباحث و مفاهیمی چون: تهاجم فرهنگی، ارتجاع روشنفکری، رفاه زدگی خواص، بصیرت، فتنه، نفوذ و... تلاش کرد دیده بان های بیدار جامعه را معطوف به زخم هایی که می رود در جان و روح جامعه انقلابی ایران نهادینه و مزمن شود، نماید.

البته دیوان سالاری ایران بیمار تر از آن است که توجهی به این زخم ها داشته باشد. این بی اعتنایی را می توان از رفتارهای کار گزاران این دیوان سالاری در قوه مجریه و مقننه در هر دوره ای بیش از پیش مشاهده کرد. این یعنی مخاطره آمیز شدن جامعه ایران. عدم هماهنگی میان نوع نگرانی های رهبری و مردم در خصوص پیامدهای جامعه مخاطره آمیز و معیارهای بسیار سطحی کار گزاران دیوان سالاری در مورد خطر گسترش بی اعتمادی عمومی در فضایی که اغلب دولت ها مسئولیت های خود را در خصوص اتخاذ سیاست های لازم برای حل معضلات اجتماعی یا حواله به عمق خرابی اوضاع در دولت قبلی می کنند یا حواله به ارزیابی های علمی و بازی های آماری می نمایند، نشان می دهد





که نگرانی‌های رهبری و مردم در این ارزیابی‌های به‌ظاهر علمی و آماری جایی ندارد. این بی‌اعتنایی در گفتارهای دولت‌مردان ما نیز آشکار است. وقتی رئیس‌جمهور یک نظام اسلامی و انقلابی مثل نظام جمهوری اسلامی با صراحت می‌گوید آرمان‌های ما به سانتر فیوژها متصل نیست، آدم ناخودآگاه یاد منورالفکران غرب پرست و سکولار عصر رضاشاهی می‌افتد. یکی از اینها در دوران رضاشاه وقتی می‌خواست اقدامات وی را در مسئله کشف حجاب توجیه کند، نوشت: دیانت بر ارواح و قلوب مردم حکومت دارد نه بر اجسام و ظواهر آنها... دور از حکمت و دانش است که دین اسلام لباس مخصوصی برای پیروان خود دستور دهد، زیرا هر اقلیمی و هر ناحیه‌ای به اختلاف حرارت، برودت، اعتدال، مزاج، سلیقه، حکومت و طبیعت از حیث ماکول و مشرب و ملبس یک نوع احتیاج... دارد که آن دیگری ندارد.<sup>۱</sup>

او عقل خود را در اثبات ارادت به رضاخان چنان قاطعی چیزهای دیگر کرد که نفهمید یا دوست نداشت بفهمد که داستان کشف حجاب داستان لباس و پارچه و کفش و کلاه نبود، بلکه داستان عفت، شرف، حیا، غیرت، ناموس، فرهنگ، تاریخ، استقلال و آزادی یک ملت بود. رضاخان در پوشش مبارزه با حجاب و کلاه و امثال این اقدامات سخیف، مأموریت داشت بنیاد این باورها را از ایران بر کند. سطح شعور اجتماعی و فرهنگی ملت ما تا این اندازه پایین نیست که نداند آرمان‌های ما به سانتر فیوژها وصل نیست؛ بلکه هر آدم عاقلی می‌فهمد که داستان سانتر فیوژها داستان سانتر فیوژها نیست!!! داستان آزادی، استقلال، هویت و اصالت و فرهنگ انقلابی ملت ایران است. در معادلات منطقه‌ای و جهانی سانتر فیوژهای ما لرزه بر جان دشمن نیانداخته است بلکه استقلال، آزادی، عقلانیت آرمان‌گرایی، روح مقاومت، فرهنگ ظلم‌ستیزی و عدالت‌دوستی، سازش‌ناپذیری، اسلام‌خواهی و داشتن روح انقلابی، دشمنان ما را مستأصل کرده است. اگر پذیرفتیم که رفتارهای کارگزاران دیوان‌سالاری ایران جامعه انقلابی ما را مخاطره‌آمیز کرده است باید بدانیم که در آستانه انتخابات پیش رو، با توجه به تجربیات گذشته نباید انتظار داشته باشیم مخاطرات را مستقیماً لمس کنیم. چنین مخاطراتی اکنون چنان در رفتارهای روزمره زندگی ما و دولت‌مردان ما حضور دارند و به احساس گنگ‌نگرانی و عدم اعتماد و امنیت و صورت‌بندی‌های مختلف اجتماعی ما دامن می‌زنند که جدا کردن و دیدن آنها بسیار سخت است. در چنین شرایطی تنها اعتقادات و اعتماد عمومی مبتنی بر اعتقادات به یک حامل میانجی حیاتی تبدیل می‌شود. این

۱. حمید بصیرت‌منش، علما و رژیم رضاشاه، تهران، عروج، ۱۳۷۶، ص ۱۷۹.

مسئله زمانی ارزش خود را آشکار می کند که ما بدانیم یک جامعه مبتلا به مخاطره چه ویژگی هایی دارد:

۱. اولین نشان جامعه مخاطره آمیز این است که مردم در چنین جامعه ای احتیاط می کنند نه انتخاب.

می گویند در جامعه مخاطره آمیز اولین چیزی که مخدوش می شود اطلاعات است. وقتی در جامعه ای توسط کار گزارانش اطلاعات مخدوش و غیر قابل اعتماد می شود و دولت مردان در رقابت های انتخاباتی یا رجز خوانی های سیاسی، تمامی مبانی و مبادی آماري را دروغگو، مردم فریب و بی اعتبار می سازند برای کسانی که در این جامعه حق انتخاب آزاد دارند، تنها راهی که باقی می ماند احتیاط است و احتیاط و بیروس خطرناکی برای اعتماد عمومی است و این برای نظامی چون جمهوری اسلامی که ارکانش بر اعتماد عمومی استوار است، خطر بزرگی است.

۲. اعتماد همراه با احتیاط، اطمینان را از بین می برد و تمام انتخاب های درون یک نظام را با مخاطره و ریسک همراه می سازد. مردم در مرز خیال و واقعیت سرگردان می شوند. این حالت برای یک نظام سیاسی خطرناک ترین حالت هاست و هر عاملی در چنین شرایطی ممکن است تعادل اجتماعی را به هم بریزد.

۳. می گویند پاسخگویی پیش درآمدی برای اعتماد و اطمینان است؛ وقتی دولتی خود را از پاسخگویی بی نیاز می بیند یا پرسش گران را با الفاظ نادرست مورد عتاب و خطاب قرار می دهد یا آنها را حواله به جهل و بی سوادی و جهنم و درک اسفل السافلین و غیره می سازد دانسته یا نادانسته ارکان اعتماد عمومی را مخدوش می کند. این گونه دولتمردان در حوزه سیاست، یا مست قدرت و خودشیفتگی هستند یا آنقدر جهل نسبت به مکانیسم های فراز و فرود دولت ها در سیاست دارند که نمی دانند بی اعتمادسازی مردم، به مثابه بریدن شاخه هایی است که بر آن نشسته اند.

## کلام آخر

به دلیل عملکردهای نادرست دیوان سالاری در حوزه جلب اعتماد عمومی، جامعه ایران گرفتار بیماری مخاطره پذیری است. تا قبل از این که این بیماری عمیق و مزمن شود باید به علل و عوامل آن که به نظر ما در دیوان سالاری ایران نهفته است، توجه کرد. ما اکنون مثل گذشته به یکدیگر اعتماد نداریم و این بی اعتمادی از سطوح بالا به سطوح میانی و پایین در حال رسوخ کردن است. چگونه ممکن است مردم به دولت مردانی



اعتماد کنند که خود به یکدیگر اعتماد ندارند.

افراد نسبت به گذشته به سر نوشت خود نمی‌اندیشند و در انتخاب‌های خود معیارهای دقیقی را به کار نمی‌گیرند. احتیاط در ورود به عرصه‌های عمومی و نهادهای مردم‌سالار مثل مجلس و دولت و... و بی‌تفاوتی نسبت به کسانی که قرار است زمام امور را به دست گیرند و بی‌اعتمادی به وعده‌ها و شعارها و برنامه‌های انتخاباتی به خاطر عدم پایبندی دولتمردان و نمایندگان به شعارها و برنامه‌های وعده داده شده و ده‌ها دلیل دیگر جامعه ما را مخاطره‌پذیر کرده است.

در میان علائم آشکار این مخاطرات مثل بی‌اعتمادی، احتیاط، عدم اطمینان، بی‌تفاوتی و... پیامدهای ناشناخته دیگری نیز وجود دارند که حتی نمی‌توان به شعور اجتماعی برای درک رویه و روال روزمره زندگی نیز اعتماد کرد. همه اینها میزان واقعی مخاطره را تا حد زیادی پنهان نگه می‌دارد و موجب افزایش حس نگرانی و بدبینی به آینده ایران عزیز می‌شود. چنین هراس‌هایی بی‌واسطه این احساس را در میان مردم تشدید می‌کند که دولت خود تولیدکننده و تشدیدکننده این بی‌اعتمادی است. چه برسد که خود در مقام پاسخگویی و حل مشکلات چنین نگرانی‌هایی باشد.

یک داوطلب انتخاباتی باید بفهمد وقتی برای جلب آرای مردم به نادرستی وعده‌های عجیب و غریبی چون حل مشکلات در صد روز و امثال این می‌دهد، چگونه تا سطح پیمانکاران فاضلاب‌های روستایی، شأن دولت جمهوری اسلامی را تنزل می‌دهد و مثل موربانه به جان اعتماد عمومی می‌افتد.

دولت‌مردان، کارگزاران و نمایندگان مجلس جامعه ما را مخاطره‌پذیر کردند. در جامعه مخاطره‌پذیر، تعداد بازندگان که عموماً مردم هستند از تعداد برندگان که بعضی‌ها فکر می‌کنند گروه‌ها، احزاب و سازمان‌ها هستند، بیشتر است. آیا این مخاطره‌پذیری طبیعی و بدیهی است؟ آیا این مخاطره‌پذیری ضروری و ضامن بقای نظام جمهوری اسلامی و آرمان‌های آن است یا یک فرآیند تحمیلی و خودخواسته است؟ وظایف آحاد مردم، کارگزاران و مسئولان نظام در قبال این واقعه و خطرات ناشی از آن چیست؟

شاید عده‌ای سرخوشانه به دنبال این باشند که اثرات ملی، منطقه‌ای و جهانی این مخاطرات را ناشی از توهم توطئه و امثال آن القا نمایند. اگرچه باورهای سرخوشانه این افراد تأثیری در تبیین اثرات اعتقادی و ساختاری این مخاطرات ندارد ولی باید بدانیم که توان آن همیشه از خزانه مردم پرداخت شده است.

مخاطرات بی‌اعتمادی عموماً در ردیف مخاطرات بنیانی است و به مشروعیت نظام‌های

سیاسی برمی گردد. بنابراین زبان اعتماد زبان تجارت و بده‌بستان‌های سیاسی و اقتصادی نیست. زبان حضور آگاهانه، داوطلبانه و خالصانه در حوزه عمومی است؛ و این رمزی بود که انقلاب اسلامی را تا به امروز سرزنده، پایدار، شاداب، تولیدکننده و اثرگذار نگه داشته است.

